



شرح الفهرست ابن ندیم

عقاید مانویان

(بخش چهارم)

دکتر محسن ابوالقاسمی

چگونه انسان باید به دین درآید

(۳۷) گوید (یعنی مانی: کسی، که می خواهد به دین درآید، باید نفس خود را بیازماید. پس اگر آنرا توانا دید بر سرکوبی شهوت و حرص و ترک خوردن گوشت و شرب خمر و ازدواج و ترک آزار آب و آذر و درخت و چهارپایان^(۱۰۸)، پس به دین درآید. و اگر بر همه آن [کارها] توانا نیست پس به دین درنیاید. و اگر دین را دوست می دارد و بر سرکوبی شهوت و حرص توانا نیست، پس حراست از دین و برگزیدگان^(۱۰۹) را غنیمت بشمرد. ولیکن به ازاء کردارهای زشتش باید اوقات اختصاص بدهد به کار و نیکی و شب زنده داری و لابه و زاری. پس آن [کار] او را در این زندگی و در آن زندگی راضی^(۱۱۰) می کند و صورتش در معاد صورت دوم می شود و ما بعداً این [مطلب] را، ان شاء الله تعالی، ذکر می کنیم.

شریعتی که مانی آورد و فرائضی که واجب کرد

(۳۸) مانی ده فریضه بر شنوندگان واجب کرد و سر مهر^(۱۱۱) و هفت روز روزه همیشه در هر ماه پس از آن می آید. پس فرائض عبارت هستند از ایمان به بزرگیهای چهارگانه: خدا و نور او و قوتش و حکمت او^(۱۱۲). پس خدا، جل اسم، پادشاه بهشتهای نور است و نورش خورشید و ماه هستند و قوتش فرشته های پنجگانه هستند و آنها عبارتند از نسیم و باد و نور و آب و آذر و حکمتش دین مقدس است و آن بر پنج معنی است،

کیف ینبغی للانسان ان یدخل فی الدین

(۳۷) قال (ای مانی: ینبغی للذی یرید الدخول فی الدین ان یمتحن نفسه فان رآها تقدر علی قمع الشهوة و الحرص و ترک اکل اللحمان و شرب الخمر و التناکح و ترک اذیة الماء و النار و الشجر و الدابات^(۱۰۸) فلیدخل فی الدین وان لم یقدر علی ذلك کله فلا یدخل فی الدین وان کان یحب الدین و لم یقدر علی قمع الشهوة و الحرص فلیتتم حفظ الدین و الصدیقین^(۱۰۹) ولیکن له یازاء افعاله القبیحة اوقات یتجرد فیها للعمل و البر و التهجد و المسئلة و التضرع فان ذلك یقنعه^(۱۱۰) فی عاجله و آجله و تکون^(۱۱۰) صورته الصورة الثانية فی المعاد و نحن نذکرها فیما بعد ان شاء الله تعالی.

الشریعة التي جاء بها مانی و الفرائض التي فرضها.

(۳۸) فرض مانی علی اصحابه عشر فرائض علی السماعین و یتبعها ثلاث خواتیم^(۱۱۱) و صیام سبعة ایام ابدأ فی کل شهر فالفرائض هی الایمان بالعظام الاربع الله و نوره و قوته و حکمته^(۱۱۲) فالله جل اسمه ملك جنان النور و نوره الشمس و القمر و قوته الاملاك الخمسة و هی النسیم و الريح و النور و الماء و النار و حکمته الدین المقدس و هو علی خمسة معانی

المعلمين (١١٣) ابناء الحلم المشمسين (١١٤) ابناء العلم
 القسيسين ابناء العقل الصديقين ابناء الغيب السماعين (١١٥)
 ابناء الفطنة والفرائض العشر (١١٦) ترك عبادة الاصنام ترك
 الكذب ترك البخل ترك القتل ترك الزنا ترك السرقة و تعليم
 العسل والسحر والقيام بهمتين و هو الشك في الدين
 والاسترخاء والتواني في العمل.

معلمین: فرزندان حلم، مشمسین: فرزندان علم، قسیسین: فرزندان
 عقل، صدیقین: فرزندان غیب، سماعین (١١٥): فرزندان فطنت، و
 فرائض دهگانه (١١٦): ترک پرستش بتها، ترک دروغ گویی،
 ترک بخل، ترک قتل، ترک زنا، ترک دزدی و تعلیم جادوگری و
 سحر و اقدام به دوامرو آن شک در دین و بی توجهی و سستی در
 کار است.

فرض نمازهای چهارگانه یا هفتگانه (١١٧)

(٣٩) و آن این که مرد برخیزد و با آب روان یا جز آن خود را
 بشوید و ایستاده روی به نیر اعظم (١١٨) (= خورشید) کند. پس
 سجده کند و بگوید در سجودش: مبارک است راهنمای ما،
 فارقلیط، فرشته روشنی (١١٩) و مبارک هستند فرشتگان نگهبان
 او و ستوده هستند سپاهیان درخشان او، این بگوید در حالی که
 سجده می کند و برخیزد و در سجودش درنگ نکند و بایستد. پس
 در سجده دوم بگوید: ستوده هستی تو ای درخشان، ای مانی، ای
 راهنمای ما، ای اصل نور، ای شایسته هستی، درخت بزرگی که همه
 آن درمان بخش است. و در سجده سوم بگوید: سجده می کنم و
 ستایش می کنم با دلی پاک و زبانی راستگو خدای بزرگ را، پدر
 روشنیها و عنصرهای آنها را، ستوده، مبارک هستی تو و همه
 بزرگی تو، آفریدگان فرخنده تو، که آنها را [به هستی]
 خواندی (١٢٠). ستاینده سپاهیان و نیکان و سخن و بزرگی و
 خشنودی تو، تو را می ستاید، چون تو خدایی هستی که همه آن
 حق و حیات و نیکی است. پس در [سجده] چهارم بگوید:
 می ستایم و سجده می کنم همه خدایان و همه فرشتگان درخشان
 و همه روشنیها و همه سپاهیان و کسانی را، که از خدای بزرگ
 هستند. پس در [سجده] پنجم بگوید: سجده می کنم و می ستایم
 سپاهیان بزرگ و خدایان درخشان را، که به حکمتشان ظلمت را
 زدند و بیرون راندند و مغلوب ساختند و در [سجده] ششم بگوید:
 سجده می کنم و می ستایم پدر بزرگ درخشان بزرگی را که از
 جاویدان (١٢١) زمان بوده است، و همچنین تا سجده دوازدهم
 پس هرگاه از سجده های دوازده گانه (١٢٢) فراغت بیابد شروع
 کند به نمازی دیگر (١٢٣)، مانویان را در آن ستایشی است که
 نیازی به ذکر آن نداریم. اما نماز اول، هنگام زوال [خورشید] و
 نماز دوم، میان زوال و غروب خورشید است، آنگاه نماز مغرب،
 پس از غروب خورشید است و بعد نماز شب، سه ساعت بعد از
 مغرب است. در هر نماز و سجده همان کاری انجام می گیرد که در
 نماز اول، و این نماز بشیر (١٢٤) است.

و فرض صلوات اربع اوسع (١١٧)

(٣٩) و هو ان يقوم الرجل فيمسح بالماء الجاري او غيره و
 يستقبل النير الاعظم (١١٨) قائماً ثم يسجد و يقول في سجوده
 مبارك هادينا الفارقليط رسول النور (١١٩) و مبارك ملائكة
 الحفظة و مسبح جنوده النيرون يقول هذا و هو يسجد و يقوم
 و لا يلبث في سجوده و يكون منتصباً ثم يقول في السجدة
 الثانية مسبح انت ايها النيرماني هادينا اصل الضياء و غصن
 الحياء الشجرة العظيمة التي هي شفاء كلها و يقول في السجدة
 الثالثة اسجد واسبح بقلب طاهر و لسان صادق للاله العظيم ابي
 الانوار و عنصرهم مسبح مبارك انت و عظمتك كلها و عالموك
 المباركون الذين دعوتهم (١٢٠) يسبحك مسبح جنودك
 و ابرارك و كلمتك و عظمتك و رضوانك من اجل انك انت الاله
 الذي كله حق و حياة و بر ثم يقول في الرابعة اسبح و اسجد
 للالهة كلهم و الملائكة المضيئين كلهم و للاتوار كلهم و
 للجنود كلهم و الذين كانوا من الاله العظيم ثم يقول في
 الخامسة اسجد و اسبح للجنود الكبراء و للالهة النيرين الذين
 بحكمتهم طمنا را اخرجوا الظلمة و قمعوها و يقول في
 السادسة اسجد و اسبح لابي العظمة العظيم المنير الذي جاء من
 العلمين (١٢١) و على هذا الى السجدة الثانية عشرة فاذا فرغ من
 الصلوات العشر (١٢٢) ابتداء في صلوة اخرى (١٢٣) و لهم فيها
 تسبيح لاحاجة بنا الى ذكره. فاما الصلوة الاولى فعند الزوال و
 الصلوة الثانية بين الزوال و غروب الشمس ثم صلوة المغرب
 بعد غروب الشمس ثم صلوة العتمة بعد المغرب بثلاث
 ساعات و يفعل في كل صلوة و سجدة مثل ما فعل الصلوة
 الاولى و هي صلوة البشير (١٢٤).

۴۰) فاما الصوم فاذا نزلت الشمس القوس و صار القمر نوراً كله يصام يومين لا يفطر بينهما فاذا اهل الهلال يصام يومين لا يفطر بينهما ثم من بعد ذلك يصام اذا صار نوراً يومين في الجدى ثم اذا اهل الهلال و نزلت الشمس الدلو و مضى من الشهر ثمانية ايام يصام ثلاثين يوماً يفطر كل يوم عند غروب الشمس و الاحد يعظمه عامة المنانية و الاثنين يعظمه خواصهم كذا اوجب عليهم (۱۲۴+۱) مانی.

اختلاف المانوية في الامامة بعد مانی

۴۱) قال المانوية لما ارتفع (۱۲۵) مانی الى جنان النور اقام قبل ارتفاعه ليس الامام (۱۲۶) بعده فكان يقيم دين الله و طهارته الى ان توفي و كانت الائمة يتناولون الدين واحداً عن واحد (۱۲۷) لا اختلاف بينهم الى ان ظهرت خارجة منهم يعرفون بالديناورية (۱۲۸) فطعنوا على امامهم و امتنعوا من طاعته و كانت الامامة لاتتم الا ببابل (۱۲۹) و لا يجوز ان يكون امام في غيرها فقالت هذه الطائفة (۱۳۰) بخلاف هذا القول و لم يزلوا عليه و على غيره من الخلاف الذي لافائدة في ذكره الى ان افضت الرياسة الكلية الى مهر و ذلك في ملك الوليد بن عبد الملك (۱۳۱) في (۱۳۲) ولاية خالد بن عبد الله القسري (۱۳۳) العراق و انضم اليهم رجل يقال له زاد هرمرز فمكث عندهم مدة ثم فارقه و كان رجلاً له (۱۳۴) دنيا عريضة فتركها و خرج الى الصديقوت (۱۳۵) و زعم انه يري اموراً ينكرها و اراد اللحق بالديناورية و هم وراء نهر بلخ (۱۳۶) فاتی المدائن و كان بها كاتب للحجاج بن يوسف (۱۳۷) ذو مال كثير و قد كانت بينهما صداقة فشرح له حاله و السبب الذي اخرجته من الجملة و انه يريد خراسان لينضم الى الديناورية فقال له الكاتب انا خراسانك و انا ابني لك البيع و اقيم لك ما تحتاج اليه فاقام عنده و بنى له البيع فكتب زاد هرمرز الى الديناورية يستدعي منهم رئيساً يقيمهم فكتبوا اليه انه لا يجوز ان يكون الرياسة الا في وسط الملك (۱۳۸) ببابل فسأل (۱۳۹) عن (۱۴۰) يصلح لذلك فلم يكن غيره فنظر في الامر فلما انحل و معناه حضرته الوفاة سألوه ان يجعل لهم رئيساً فقال هذا مقلاص قد عرفتم مكانه و انا ارضاه و اثق بتدبيره لكم فلما مضى زاد هرمرز اجمعوا على تقديم مقلاص. فصارت المانوية فرقتين المهرية و المقلاصية.

۴۰) اما روزه، پس هرگاه خورشید وارد [برج] قوس شود و ماه تمام شود، دو روز روزه گرفته می شود، میان آن دو افطار نمی شود. پس هرگاه هلال ماه ظاهر شود، دو روز روزه گرفته می شود، میان آن دو افطار نمی شود. پس از آن، هرگاه [ماه] تمام شود، [و خورشید در برج] جدی باشد، دو روز روزه گرفته می شود. پس هرگاه هلال ماه ظاهر شود و خورشید به [برج] دلو وارد شود و هشت روز از ماه بگذرد سی روز روزه گرفته می شود، هر روز، هنگام غروب خورشید، افطار می شود. روز یک شبیه را عامه مانویان (= نیوشایان) و روز دوشنبه را خواص آنها (= گزیدگان) بزرگ می دارند، مانی چنین بر آنها واجب کرده است.

اختلاف مانویان در امامت پس از مانی

۴۱) مانویان گویند: هنگامی که مانی به بهشتهای نور بر رفت (۱۲۵)، پیش از بر رفتن خود «سیس» را دین سالار (۱۲۶) پس از خود کرد. پس او دین خدا و پاکی آن را برپا می داشت تا مرد. و دین سالاران، دین را یکی از دیگری می گرفتند، اختلافی میان آنها نبود تا این که گروهی خارجی از آنها ظهور کرد که به «دیناوریه» (۱۲۸) معروف هستند پس بر دین سالار خود خرده گرفتند و از اطاعت او سر باز زدند. جای دین سالار، بابل (۱۲۹) بود، جای دیگری مجاز نبود که دین سالار در آنجا باشد. پس این گروه نظر به خلاف این قول دادند و پیوسته بر آن بودند، و بر [نظرهای] مخالف دیگری هم بودند که سودی در ذکر آنها نیست، تا آن که زعامت عامه به مهر رسید و آن در پادشاهی ولید بن عبد الملك (۱۳۱)، تا (۱۳۲) ولایت خالد بن عبد الله القسري (۱۳۳) بر عراق بود. و مردی بدانها پیوست به نام زاد هرمرز. وی مدتی نزد آنها ماند، پس آنها را رها کرد و مردی بود که [مال] دنیا او را زیاد بود، پس آنها ترک کرد و به گزیدگان (۱۳۵) پیوست. وی گفت اموری می بیند که آنها را زشت می شمارد، و خواست به دیناوریه، که در آن سوی نهر (۱۳۶) بلخ هستند، بپیوندند. پس به مدائن وارد شد و در آن کاتبی از حجاج بن يوسف (۱۳۷) بود، با مالی بسیار، و میان آن دو دوستی بود. پس برای او حال خود و سببی، که او را از جمله [مانویان] بیرون آورده بود و این که می خواهد به خراسان برود تا به دیناوریه بپیوندد، برای او شرح داد. پس کاتب او را گفت من خراسان تو هستم و من برای تو معبدی سازم و آنچه بدان نیاز داری به تو می دهم، پس نزد او ماند و برایش معبد ساخت. پس زاد هرمرز به دیناوریه نامه نوشت و از آنها رئیسی خواست که بر [کارها] نصب کند. پس آنها بدو نوشتند که جایز نیست ریاست مگر در میان جهان (۱۳۸)، در بابل. پس جست و جو کرد کسی را که صالح برای آن باشد، کسی جز خودش نبود. پس به اداره امور پرداخت. پس هنگامی که [از ماده] رها می شد، یعنی او را وفات فرارسید، از او خواستند آنها را رئیسی قرار دهد. پس گفت: مکانت این مقلاص را شناخته اید و من از او راضی هستم و به مدیریت او بر شما و ائق هستم. پس هنگامی که زاد هرمرز مرد بر مقدم داشتن مقلاص اجماع کردند. پس مانویان به فرقه های «مهریه» و «مقلاصیه» تقسیم شدند.

۴۲) و خالف مقلاص الجماعة الى اشياء من الدين منها
فى الوصالات^(۱۴۱) حتى قدم ابو هلال الديجورى من
افريقية^(۱۴۲) وقد انتهت رياسة المانوية اليه و ذلك فى ايام ابي
جعفر المنصور^(۱۴۳) فدعا المقلاصه الى ترك ما رسمه لهم
مقلاص فى الوصالات فاجابوه الى ذلك.

۴۳) و ظهر من المقالة فى ذلك الوقت^(۱۴۴) رجل
يعرف ببزرمهر^(۱۴۵) و استمال جماعة منهم و احدث اشياء
اخر و لم يزل امرهم على ذلك الى ان انتهت الرياسة الى
ابى سعيد رجا فردهم فى الوصالات الى رأى المهرية و هو
الذى لم يزل الدين عليه فى الوصالات و لم يزل حالهم على
ذلك الى ان ظهر فى خلافة المأمون^(۱۴۷) رجل منهم احسبه
يزدان بخت^(۱۴۸) فخالف فى الامور و ادرى بهم و مالت اليه
شرذمة منهم.

۴۴) و مما نقصته المقالة على المهرية انهم زعموا ان
خالد القسرى حمل مهراً على بغلة و ختمه بخاتم فضة و خلع
عليه ثياب و شى.

۴۵) و كان رئيس المقالة فى ايام المأمون
والمعتصم^(۱۴۹) ابو على سعيد ثم خلفه بعده^(۱۵۰) كاتبه
نصر بن هرمزد السمرقندى و كانوا يرخصون لاهل المذهب
و الداخلين فيه اشياء محظورة فى الدين و كانوا يخالطون
السلاطين و يواكلونهم و كان من رؤسائهم ابو الحسن
الدمشقى.

۴۶) و قتل ماني فى مملكة بهرام بن سابور^(۱۵۲) و لما قتله
صلبه نصفين النصف الواحد على باب و الآخر على الباب
الآخر من مدينة جنديسابور^(۱۵۳) و يسمى الموضعين المار
الاعلى^(۱۵۴) و المار الاسفل و يقال انه كان فى مجلس سابور
فلما مات سابور اخرج بهرام و يقال بل مات فى الحيس و
الصلب لاشك فيه^(۱۵۵) و حكى بعض الناس انه كان احنفاً
الرجلين و قيل الرجل اليمنى^(۱۵۶).

۴۲) مقلاص در امورى از دين، از جمله وصالات^(۱۴۱)
مخالف کرد. تا اين بود که ابو هلال ديحورى از افريقية^(۱۴۲) آمد
و او رياست مانويان را داشت و آن در زمان ابو جعفر
منصور^(۱۴۳) بود. پس از مقاله خواست آنچه را مقلاص در
وصالات برايانش مرسوم کرده، ترک کنند، پس آنها درخواست
او را پذيرفتند.

۴۳) و در آن هنگام مردى از مقاله ظهور کرد معروف به
بزرهمهر^(۱۴۵)، و گروهى از آنها را به گرد خود در آورد و
چيزهاى تازه ديگرى رسم کرد. و مانويان پيوسته بر آن بودند تا
اين که رياست به ابوسعيد رجا رسيد. پس وى آنها را در وصالات
به راي مهریه بازگرداند. - و مهر كسى است که پيوسته دين در
وصالات بر عقیده او بوده است^(۱۴۶). - و پيوسته حالشان چنان
بود تا اين که در خلافت مأمون^(۱۴۷) مردى از آنها ظهور کرد،
فکر مى کنم يزدان بخت^(۱۴۸). وى در امورى به مخالف
برخواست و با آنها به ملاطفت پرداخت و گروهى از آنها به وى
گرايش پيدا کردند.

۴۴) و از ايرادهائى که مقاله بر مهریه گرفتند اين است که
گفتند که خالد قسرى مهر را بر استرى سوار کرد و به او
انگشترى اى از سيم داد و او را به جامه اى منقش مخلع کرد.

۴۵) و رئيس مقاله در ايام مأمون و معتصم^(۱۴۹)
ابو على سعيد بود. پس، بعد از او، دبیرش نصر بن هرمزد
سمرقندى جانشين او شد. برای اهل مذهبشان، و كسانى، که بدان
وارد مى شدند، چيزهاى، که در دين منع شده بود، اجازه
مى دادند. و با فرمانروايان مى آميختند و به آنها متكى^(۱۵۱)
مى شدند. و ابو الحسن دمشقى از رئيسان آنها بوده است.

۴۶) و ماني در سلطنت بهرام بن شاپور^(۱۵۲) كشته شد. و
هنگامى که او را كشت او را دو نيمه کرد و بر دار كشيد، نيمى را بر
دروازه اى، و نيم ديگر را بر دروازه ديگر از شهر
گنديشاپور^(۱۵۳). يکى از دو دروازه «ماراعلى»^(۱۵۴) و ديگرى
«ماراسفل» ناميده مى شود. و گفته مى شود که او در زندان شاپور
بود، پس هنگامى که شاپور مرد، بهرام او را بيرون آورد و گفته
مى شود، در زندان مرد. شكى در بردار كشيدن او نيست. ^(۱۵۵)
برخى حکايت کرده اند که دوپای او کج بوده و گفته شده [که
تنها] پای راستش [کج بوده است]^(۱۵۶).



دکتر محسن ابوالقاسمی

یادداشتها

- ۱۰۸- فلوجل، ص ۳۳۳، به جای «الشجر والدايات»، «السحر والرياء» و تجدد، ص ۳۹۶ به جای آن «الشجر والنبات» دارد. «الشجر و الدايات» راداج، ح ۲۱۲، ص ۷۸۸، از دستنویسی ذکر کرده است.
- ۱۰۹- درباره «صدیقین» به حواشی بند ۳۸ مراجعه شود.
- ۱۱۰- تجدد، ص ۳۹۶، «یدفعه» به جای «یقنعه» دارد. وی در ترجمه فارسی، ص ۵۹۲، «فان ذلك يقنعه في عاجله و آجله» را «که همین امر وی را از عاجل و اجل بی نیاز گرداند» ترجمه کرده است. داج، ح ۲۱۵، ص ۷۸۸ «یدفنه» درست دانسته و آنرا ترجمه کرده است به defend him مرحوم محمد قزوینی (مانی و دین او ح ۱، ص ۱۵۷) «یقنعه» را به «ینفعه» تصحیح کرده است و در این صورت، ترجمه به جای «آن [کار] او را در این زندگی و در آن زندگی راضی می کند» به صورت «آن [کار] او را در این زندگی و در آن زندگی سود می رساند» درمی آید.
- ۱۱۰+۱- فلوجل، ص ۳۳۳ «یکون» به جای «تکون» دارد.
- ۱۱۱- مهرهای سه گانه (فارسی میانه: sinān muhrān) عبارت هستند از «مهردهان» و «مهر دست» و «مهر سینه» این مهرها خاص «برگزیدگان» است و دلالت می کند بر

«نیکی گفتار»، «نیکی کردار» و «خویشتن داری از شهوت». رجوع شود به ص ۱۱ و ص ۱۵۶ ج ۱۹ کتا ایرانیکا. ۱۱۲- بزرگیهای چهارگانه در فارسی میانه (اکتا ایرانیکا، ج ۹، ص ۱۴۵ و ص ۱۵۶، عبارت هستند از yazd, rōšn, zōr, wihih ایزد، روشنی، زور، بهی (= خرد) به بند ۳۵ مراجعه شود.

۱۱۳- فلوجل، ص ۳۳۳، به جای «المعلمین» «المعلین» دارد. ۱۱۴- تجدد، ص ۳۹۶ «المستمعین» به جای «المشمسین» دارد.

۱۱۵- مانی (اکتا ایرانیکا، ج ۹، ص ۱۱، ص ۱۴۴ و ۱۵۶) پیروان خود را به دو دسته تقسیم کرده بوده است:

wizīdagān: گزیدگان، nyōšāgān: نیوشایان. نیوشایان عوام مانوی بوده اند. گزیدگان خواص مانوی بوده و رهبران دینی از میان آنها برگزیده می شده اند. پیشوای مانویان dēn sārār: دین سالار، نامیده می شده است. پس از وی دوازده hammōzāg: آموزگار، معلم قرار داشته است. پس از آموزگاران هفتاد و دو ispasag: شمس، و پس از شمسان سیصد و شصت mān sārār: مان سالار، قسیس، و پس از قسیسان wizīdagān: گزیدگان، صدیقین و پس از آنها nyōšāgān: نیوشایان، سماعین، قرار داشته اند.

شمس واژه ای است سریانی. در عربی شماس، به معنی خادم [کلیسا]، که از سریانی گرفته شده، با «شمس» از یک اصل است ispasag به معنی «خادم» است.

mān sārār را mahistagān: بزرگان، هم نامیده اند. برای صدیقان، که شامل زنان هم می شده، شماری معین نشده، هرکس که وظایف صدیقان را انجام می داده، صدیق می شده است.

صدیقان وظیفه داشته اند که از گفتار و کردار زشت و شهوترانی پرهیز کنند. آنان در معابد زندگی می کرده اند و برای تبلیغ موظف به مسافرت بوده اند. صدیقان موظف بوده اند در روز یک بار غذا بخورند، غذای آنان گیاهی بوده که پس از غروب آفتاب چیده می شده است. صدیقان نباید غذایی بیش از کفاف یک روز و لباسی بیش از کفاف یک

hēb xwarēnd... ēn naxwēn

andarz ī nyōšāgān

ud dudīg andarz, ku

drōzan ma hēb bawēnd...

ud sidīg andarz, ku

abar kas ispagžih ma hēb

kunēnd...

ترجمه

بر [دامها] بخشایش کنند، یعنی آنها آن سان که

در وندان می‌اوزند، نیوزند. اما گوشت مرده هر

دام را، هر جا که بیابند، خواه مرده خواه اوژده،

بخورند... این نخستین اندرز نیوشایان است.

و دیگر اندرز، این که دروغزن نباشند...

و سدیگر اندرز، این که بر کسی تهمت نزنند...

نیوشایان وظیفه داشته اند مخارج صدیقان را با پرداخت

یک دهم از مالشان تأمین کنند. از این رو مانی نیوشایان را

دیوارهای دین، به فارسی میانه *parčīnān ī dēn* نامیده

است. کمک نیوشایان به گزیدگان به فارسی میانه و پهلوی

اشکانی *ruwānagān* نامیده می‌شده است (رجوع شود به

شهرستانی، الملل و النحل، چاپ محمد سیدکیلانی، مصر

۱۳۸۷ قمری، ج ۱، ص ۲۴۸، اکتا ایرانیکا، ج ۹، ص ۱۱ و ص

(۱۴۵).

۱۱۷- نمازهای چهارگانه خاص نیوشایان و نمازهای هفتگانه

خاص برگزیدگان بوده است (اکتا ایرانیکا، ج ۹، ص ۱۲).

۱۱۸- مانویان در روز در برابر خورشید و در شب در برابر ماه

نماز می‌خوانده اند (اکتا ایرانیکا، ج ۹، ص ۱۲).

۱۱۹- مانی در نوشته های مانوی به فارسی میانه

frēstag rōšn و در پهلوی اشکانی *frēstag rōšn* نامیده

شده است. هر دو به معنی «فرشته نور» هستند.

۱۲۰- مانی برای «آفریدن» نور از واژه *xwāndan*:

خواندن، هم استفاده می‌کرده است.

سال می‌داشتند. (اصطلاحات مانوی این حاشیه فارسی میانه هستند).

۱۱۶- در نوشته های مانوی به فارسی میانه به نیوشایان، که

زندگی عادی داشته و می‌توانسته اند یک زن داشته باشند،

اندرزهای زیر داده شده است. اکتا ایرانیکا، ج ۹، ص ۵۴:

az awizmāh ud marišn

dušmati, dušxuffī ud dušxwāštī

nihēnzād ud az appariz ud

zyān ud mastubarī ud anāmurzīgī

dast hēb dārēd. ud jār jār

az zamīg ud āb ud ādur

ud draxt ud urwar ud dad

ue dām hēb parzīrēd, ušān

kamb hēb zanēd, čē ōyšāniz

az hān rōšnī ud xwašan ī

yazdān praziwēnd

ترجمه

از شهوترانی و همخوابگی کردن، بداندیشی،

بدگفتاری و بدکرداری خودداری کند. و نیز از

دزدی و زیان و سرکشی و بی‌رحمی دست بردارد.

و پیوسته از زمین و آب و آذر و درخت و گیاه و

دد و دام پرهیزد و کم زندشان، چه آنها هم از آن

روشنی و خوبی ایزدان به وجود می‌آیند.

اکتا ایرانیکا، ج ۹، ص ۵۶:

... abaxšāyišn abar

kunānd, kušān ōn nē

ōzanānd čōn druwandān

ōzanēnd. bēz pit [i] murdag

ī wisp dām, harwāgūz ku

windānd, ka murd ka ōzad

روایع التراث العزینی

الفهرست لابن السندیم

مکتبہ خیمطاط . شارع بیلین . بسینوت . بستان

جایگاه این ایزد در خورشید است. این ایزد با «مادر زندگی» و «روح الحیات» که جایگاه آنها هم در خورشید قرار دارد، نورهایی را که از ماه می آیند به سوی «بهشت نو» راهنمایی می کنند.

نورهای رها شده از ظلمت از راه کهکشان به کره ماه می رود و از آنجا به خورشید و از خورشید به بهشت نو. ماه جایگاه «عیسی درخشان»، «دوشیزه روشنی» و «انسان قدیم» است (اکتا ایرانیکا، ج ۹، ص ۶).

بیرونی «رسالة افراد المقال فی امر الظلال» (مانی و دین او، ص ۲۰۷) گفته است:

«و صلوات المنانیه (در اصل الثابته) للصدیقین سبع اولاهها صلوة العمود فی النصف النهار سبع و ثلاثون رکعة و فی الیوم الاثنین ینقصان رکعتین ثم العصر احدی و عشرون رکعة ثم العتمة خمسة و عشرون رکعة ثم نصف ساعة من اللیل مثلها ثم نصف اللیل ثلاثون رکعة ثم الفجر خمسون رکعة ثم البشیر فی آخر اللیل و اول النهار ستة و عشرون رکعة و السماعون منهم المشغولون بالدنیا یصلون اربع صلوات هی

داج، ص ۷۹۰، «عالمون» به کسر لام خوانده است و «و عالموک المبارکون الذین دعوتهم» را ترجمه کرده است:
Who know Thee and whom thou hast called upon.

۱۲۱- علمین دخیل از LMYN^c سریانی است و آن در سریانی به معنی «جاویدان زمان» است، در متنهای مانوی به پهلوی اشکانی آمده است:

tu tu ē pidar rōšn

būdag hasēnag až yāwēdān

ud nō aet wigān ō tu šahrdārīt

ترجمه

تو، تو هستی پدر روشنی، باشنده قدیم از جاویدان [زمان] و نیست ویرانی شهریاری ترا.

رجوع شود به ص ۸ اثر زیر:

Andreas, F. C. u. Henning,
W., Mitteliranische Manichaica
aus chinesisich - Turkestan III
Berlin 1934.

داج، ص ۷۹۰، «علمین» را «عالمین» جمع «عالم» به کسر لام دانسته است.

تجدد، ترجمه فارسی، ص ۵۹۳، «الذی جاء من العلمین» «که از علمین آمده است» ترجمه کرده و درج ۲ آورده است: «علمین العلما زمینی است به شام (منتهی الارب)».

۱۲۲- در اصل «الصلوات العشر» آمده که نادرست است.
۱۲۳- ظاهراً مقصود از «نمازی دیگر» «نیایشی دیگر» است.

۱۲۴- «بشیر» ایزدی است که در فارسی میانه rōšnšahr yazd, narisah yazd نامیده است. درباره narisah در حواشی بند ۲۹ توضیحات لازم آمده است ← rōšnšahr yazd به معنی «ایزد نفسهای روشنی» است.

الظهر و العشاء و الفجر و طلوع الشمس. ۱۲۴+۱- رجوع شود به اکتایرانیکا، ج ۹، ص ۱۲ و ج ۱۵، ص ۲۳۱.

۱۲۵- چون روحهای خلاص شده به سوی بالا، که جای روشنی و آفریدگان آن است، می‌رود، «ارتفاع» به کار رفته است. در نوشته های مانوی به فارسی میانه ahrāftan و به پهلوی اشکانی ahrāmādan در معنی «مرگ» به کار رفته اند. هر دو واژه در اصل به معنی «ارتفاع» هستند. به ج ۱۲۴ مراجعه شود.

۱۲۶- «امام» در فارسی میانه dēn sārār: «دین سالار» نامیده شده است.

«سیس» در فارسی و پهلوی اشکانی sisin است. isin، که اسمی است یونانی، در منابع غربی sisinius و sisinius آمده است.

در متنی به پهلوی اشکانی آمده است که پس از مرگ مانی وسایل و لوازم و دستهای بریده مانی را به عنوان یادگار به سیس داده اند (اکتایرانیکا، ج ۹، ص ۳ و ص ۴۸).

۱۲۷- تجدد، ص ۳۹۷، «و» پیش از «لا» دارد.

۱۲۸- داج، ح ۲۳۶، ص ۷۹۲، احتمال داده است که «دیناوریه» به شهر «دینور» مربوط باشد. این احتمال درست نیست. در فارسی میانه «dēnāwar» به معنی «دین آور»، «دین دار» به کار رفته است. قصد از «دیناوریه» «گروه مؤمنان واقعی» است.

در اکتایرانیکا ۹، ص ۳، مؤسس دیناوریه šād - ōhrmīzd دانسته شده است. در همانجا، ص ۱۴۱، ستایشی در مدح او آمده است. در این ستایش وی به صفت‌های bōžāgar: منجی، murdāhēz: زنده کننده مردگان، zindakkar imān gyān: زنده گر جانمان، šahryār ī dēn: شهریار دین، موصوف شده است.

۱۲۹- قصد از بابل، سرزمین بابل است، نه شهر بابل.

۱۳۰- تجدد، ص ۳۹۷، «الطائفة» را ندارد.

۱۳۱- ششمین خلیفه اموی است که در سال ۴۸ متولد شده و

در سال ۸۶ به خلافت رسید و در ۹۶ مرده است (اعلام زرکلی).

۱۳۲- در اصل عربی «فی» است که نادرست است، چون خالد بن عبدالله القسری در سال ۱۰۵ به ولایت عراق رسیده است، یعنی ۹ سال پس از مرگ ولید بن عبدالملک.

۱۳۳- خالد بن عبدالله القسری در سال ۶۶ متولد شده و در سال ۱۰۵ به ولایت عراق رسیده و در سال ۱۲۶ به قتل رسیده است (اعلام زرکلی).

۱۳۴- تجدد، ص ۳۹۷، «فی» به جای «له» دارد. وی در ترجمه فارسی، ص ۵۹۴، «و کان رجلاً له دنیا عریضة» را «و شخص با ثروتی بود» ترجمه کرده است.

۱۳۵- به حواشی بند ۳۴ مراجعه شود. داج، ص ۷۹۲، «صدیقوت» را صورت نادرست «صدیقون» دانسته است.

۱۳۶- مقصود از رود بلخ، رود آمودریا (= جیحون) است.

۱۳۷- حجاج بن یوسف در سال ۴۰ متولد شده و در سال ۹۵ مرده است. اکثر مورخان ویرا «سفاک سفاح» دانسته اند. عبدالملک ابن مروان وی را در سال ۷۵ به ولایت عراق منصوب کرد و او تا هنگام مرگ در سال ۹۵ حاکم عراق بود (اعلام زرکلی، کامل ابن اثیر حوادث ۷۵-۹۵).

۱۳۸- مانی بابل را مرکز جهان می‌دانسته است. ابوریحان بیرونی (الآثار الباقية عن القرواق الخالية، طبع زاخانو، ص ۲۰۷، گفته است:

«و زعم (ای مانی) فی اول کتابه الموسوم بالشابورقان... ان الحکمة والاعمال هی التي لم یزل رسل الله تاتی بها فی زمن دون زمن فکان مجیثهم فی بعض القرون علی یدی الرسول الذی هو الابد الی بلاد الهند و فی بعضها علی یدی زراتشت الی ارض فارس و فی بعضها علی یدی عیسی الی ارض المغرب ثم نزل هذا الوحی و جاءت هذه النبوة فی هذا القرن الاخیر علی یدی انا مانی رسول الله الحق الی ارض بابل... ودعا الی ملک مرالم النور والانسان القدیم و روح الحیة... و حرم ذبح الحیوان و ایلامه و ایذاء النار و الماء و النبات علی ابلغ وجه و شرع نوامیس یفترضها الصدیقون و

هم ابرار لمانویة و زهادهم على انفسهم من ايثار المسكنة و قمع الحرص والشهوة و رفض الدنيا و الزهد فيها و مواصلة الصوم و التصدق بما امکن و تحريم اقتناء شی خلاقوت يوم واحد و لباس سنة و ترك السفاد و ادامة التطواف فی الدنيا للدعوة و الارشاد و رسوماً اخر يفرضونها على السماعین اعنی اتباعهم و المستجیبین لهم من المختلطين بالاسباب الدنیایویة من التصدق بعشر الملك و صوم سبع العمر و الاقتصار على امرأة واحدة و مواساة الصدیقین و ازاحة علمهم».

در نوشته ای که از طرفان به دست آمده و به فارسی میانه است از پیامبران دیگری هم نام برده شده است. رجوع شود به ج ۱۱۴ کتا ایرانیکا، ص ۳۴۱ و پس از آن.

۱۳۹- تجدد، ص ۳۹۷، «فسل» به جای «فسأل» دارد.

۱۴۰- تجدد، ص ۳۹۷، «عن من» به جای «عن» دارد.

۱۴۱- «وصلات» را داج، ص ۷۹۳، social relationship ترجمه کرده است. ظاهراً مقصود از وصلات روزه های بی افطار است. تجدد، ترجمه فارسی، ص ۵۹۵، ح ۲: «وصلات جمع وصال به معنی روزه داشتن دو روز بدون افطار است (اقرب الموارد)».

در لسان العرب آمده است: «و واصلت الصیام وصالاً اذا لم تفطر اياماً تباعاً و قد نهی

النبی، صلی الله علیه و سلم، عن الوصال فی الصوم و هو ان لا یفطر یومین او اياماً».

۱۴۲- در ادبیات اسلامی مقصود از افریقیه تونس امروزی است. فلوگل، ص ۳۳۴ «الدیجوری» به جای «الدیجوری» دارد.

۱۴۳- دومین خلیفه عباسی است، وی در سال ۹۵ متولد شده، در سال ۱۳۶ به خلافت رسیده و در سال ۱۵۸ در گذشته است. وی بانی شهر بغداد است (اعلام زرکلی).

۱۴۴- تجدد، ص ۳۹۸، «الوقت» را ندارد.

۱۴۵- برز مهر (به تقدیم ۲ بر Z) نامی است که اشخاصی بدان نامیده شده اند. رجوع شود به ص ۷۴ نامنامه ایرانی از یوستی.

۱۴۶- «و هو الذی لم یزل الدین علیه فی الوصالات» را داج، ص ۷۹۳ و تجدد، ترجمه فارسی، ص ۵۹۵، ترجمه نکرده اند. تجدد، همان ص «ومالت الیه شردمة منهم» را که در پایان این بند آمده «و مردم دسته دسته به وی گرویدند» ترجمه کرده و جمله «ادری بهم» را که پیش از جمله مزبور آمده ترجمه نکرده است.

۱۴۷- هفتمین خلیفه عباسی که در سال ۱۷۰ متولد شده و در سال ۱۹۸ به خلافت رسیده و در سال ۲۱۸ مرده است (اعلام زرکلی).

۱۴۸- داج، ص ۷۹۳، یزدان بخت را به فتح ب دانسته، درست به ضم ب است به معنی «نجات یافته به وسیله یزدان»

۱۴۹- هشتمین خلیفه عباسی که در سال ۱۷۹ متولد شده و در سال ۲۱۸ به خلافت رسیده و در سال ۲۲۷ مرده است (اعلام زرکلی).

۱۵۰- فلوگل، ص ۳۳۴، تجدد، ص ۳۹۸، هر دو «بعد» به جای «بعده» دارند. مرحوم محمدقزوینی «بعد» را به «بعده» تصحیح کرده است (ح ۱، ص ۱۵۹، مانی و دین او).

۱۵۱- «یوا کلونهم» را تجدد، ترجمه فارسی، ص ۵۹۵، «با آنها همسفره می شدند» ترجمه کرده است. داج، ص ۷۹۴، «یوا کلونهم» را entrusting thing to them ترجمه نموده است.

۱۵۲- شاپور دومین پادشاه ساسانی بوده که در سال ۲۴۱ به سلطنت رسیده و در سال ۲۴۳ تاجگذاری کرده و در سال ۲۷۳، پس از ۳۰ سال سلطنت مرده است.

پس از شاپور، پسرش هرمز در سال ۲۷۳ به سلطنت رسیده است. وی در سال ۳۷۴ فوت کرده و بهرام به جای او بر تخت سلطنت جلوس کرده و تا هنگام مرگش در سال ۲۷۷ شاهنشاه ایران بوده است. درباره سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی به نوشته های زیر مراجعه شود.

مانی و دین او «تکمله» اکتا ایرانیکا، ج ۱۵ ص ۵۰۵ و پس از آن.

۱۵۳- گندی شاپور را شاپور اول ساسانی بنا نهاده است. این

در نوشته های مانوی به فارسی میانه و پهلوی اشکانی مطالبی از روزهای پایانی و مرگ ثبت شده است. از جمله آن نوشته هاست به پهلوی اشکانی (اکتا ایرانیکا، ۹، ص ۴۷):

pad čafār saxt šahrēwar
māh šahrēwar rōž, dušambat,
ud ēwandas žamān, andar
awistām ī hūžisrān, ud
šahrietān šō bōlābād, kaš
ahrāmād hu pidar rōšn pad
kirdgārīft ō uxēbēh padišt rōšn

ترجمه

به چهارم شهریور ماه، شهریور روز، دوشنبه و ساعت ۱۱، در استان خوزستان و شهرستان بیلاباد (= گندیشابور)، هنگامی که عروج کرد آن پدر روشنی (= مانی)، به کردگاری (= با نیرومندی) به جایگاه روشن خویش.

نوشته های مربوط به روزهای پایانی و مرگ مانی درج ۱۹ اکتا ایرانیکا، از ص ۴۳ تا ص ۴۸ و از ص ۱۳۶ تا ص ۱۳۹، آورده شده اند.

۱۵۶- به حواشی بند ۱ مراجعه شود.

ادامه دارد



شهر در دوره ساسانی مرکز مهم علمی بوده است. علوم و معارف ایرانی و یونانی و هندی و سریانی در این شهر تدریس می شده است. دانشمندان این شهر بوده اند که پس از به وجود آمدن بغداد در زمان منصور دومین خلیفه عباسی مراکز علمی بغداد را تأسیس نمودند (فرای ریچاردن، عصر زرین فرهنگ، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران ۱۳۵۸، صفحات ۲۶، ۳۸، ۱۸۰).

در کتیبه کعبه زردشت شاپور اول به صورتهای زیر آمده است:

| | |
|-------------------|-------------------|
| پهلوی اشکانی | فارسی میانه |
| why ʾntywkšhypwhr | why ʾndywkšhpwhry |
| wih-andyōk-šāpuhr | wih-andyōk-šāhpur |

(اکتا ایرانیکا، ۱۸، ص ۲۶۷ و ص ۵۳۵).

wih-andyōk-šāpuhr به معنی «شاپور از انتیوخوس بهتر ساخت» است (اکتا ایرانیکا، ج ۱۴، ص ۶۲۱). سامیان گندیشاپور را Beth-lapat می نامیده اند. این نام در فارسی میانه ترفانی bēlābād تلفظ می شده است (اکتا ایرانیکا، ۹، ص ۴۳).

یاقوت در معجم البلدان درباره جندیسابور گفته است: «مدینه بخوزستان. بناها سابور بن اردشیر فنسب الیه واسکنها سبی الروم و طائفة من جنده، و قال حمزة: جندیسابور تعریب به ازاز اندیو شافور و معناه خیر من انطاکیه... و هی مدینه خصبة واسعة الخیر بها النخل و الزروع و المیاه، نزلها یعقوب ابن اللیث الصفار، اجتزت بها مراراً و لم یبق منها عین و لا اثر الا ما یدل علی شی من آثار بائدة... فمات [یعقوب] بها فی سنة ۲۶۵ و قبره بها».

۱۵۴- در دستنویسی به جای «مار»، «مان» آمده است (داج، ح ۲۴۷، ص ۷۹۴) «مار» واژه ای است سریانی به معنی «خداوندگار»، «مولی» بیرونی (آثار الباقیه، طبع زاخاتو، ص ۲۰۸) گفته است:

«قتله [بهرام] و سلخ جلده و حشاه تبناً و علقه من باب مدینه جندیسابور یعرف الی زماننا هذا بباب مانی».